



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۸ ■ ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

نوجوان
۱۳۹۹



عکاس: پاشگاه خبرنگاران

پای حرف‌های فؤاد صفاریان پوره

ببین، بشنو، بخون!

«چرخ»، «خندوانه» و کلی اسم آشنای دیگر از برنامه‌های مختلف تلویزیونی است که خیلی‌های مان طرفداران پروپاقرص آنها بوده‌ایم. این بار پای حرف ایده‌پرداز اصلی و کارگردان این برنامه‌ها نشستیم.

گفت‌وگو:
صادق
امانی



نوجوانی تان چطور گذشت؟

سخت! ما کودک کار داریم، اما من نوجوان بزرگ شدم، پدر اهل موسیقی و شعر بود و مادر اهل ادبیات و داستان‌نویسی. اما می‌شه گفت من فرزند سرکش خونواده بودم. خواهر و برادری من هر کدوم در حال تحصیل عالی‌به‌بودن و من عاشق هنر و موسیقی. جالب این که پدرم با این که اهل موسیقی بود، اما اجازه نمی‌داد من به هنرستان عالی موسیقی برم.

اما من کم نیاوردم و با کمک یکی از اقوام رفتم در هنرستان صداوسیما ثبت نام کردم و جالب اینجاست که در آزمون هم نفر اول شدم، اما با خودم مدام تکرار می‌کردم که خب، پدر که اجازه نمیدن، من هدفم هیچ وقت کارگردانی نبود، هدفم این بود که دستیار کارگردان باشم، وقتی در همون ایام توی یه جشنواره دانش‌آموزی شرکت کردم و به عنوان جوان‌ترین کارگردان معرفی شدم؛ باز هم اعتقادم این بود که باید نفر دوم بودن رو تجربه کنم. کاملاً با این ضرب‌المثل موافقم که کار نیکو کردن از پر کردن است. من خودم تلاش کردم و خلاص توانایی‌هام رو با همین تلاش کردن پر کردم.

مسیر درست همین است که شما طی کردید؟

من اهل نسخه پیچیدن نیستم که بگم همه باید همین مسیری را بروند که من رفتم. ولی تجربه خودم رو می‌گم. من به شدت به پله پله بالا رفتن در هر کاری اعتقاد دارم. البته شانس من در زندگی ام این بود که با آدم‌های بزرگی روبه‌رو شدم و در مجاورت



تعریف‌های کوتاه
درباره چند کلمه آشنا

نجوم:

جهانی بدون مرز

خندوانه:

قطعا يك کار دسته‌جمعی بوده است. يك

برخورد با چنین آدم‌هایی کم‌کم شخصیت اجتماعی من شکل گرفت. مثلاً تجربه همکاری با نادر ابراهیمی. البته اون رو هم به راحتی به دست نیاوردم. ولی چون به کارم عشق داشتم - که این عشق به کار خیلی مهمه - برای همین دوندگی زیادی می‌کردم تا موقعیت‌های رشد رو برای خودم فراهم کنم.

من به شخصه روزها و ساعت‌های زیادی پشت در صداوسیما بودم تا برای موردی آفیشم نکن. یا برخلاف برخی دوستان تبلیغ، در کلاس‌های زیادی حضور پیدا می‌کردم. بابتش خیلی چیزها را هم از دست دادم، اما ناراضی نیستم. این وسط يك سری اتفاقاتی افتاد که من وارد تلویزیون شدم. برادرم سیاوش که دانش‌آموخته نجوم بود يك بار وقتی شنید بزرگ‌ترین خورشیدگرفتگی قرن قراره صورت بگیره، ایده داد که بریم صدا و سیما و هر جور شده راضی شون کنیم یه برنامه در این مورد بسازن. همین‌ها باعث شد که من با این که سن کمی داشتم، يك دیدار حضوری داشتم با مدیر شبکه کودک و نوجوان. چون اون موقع برنامه روتین تلویزیون وجود نداشت، مدیر شبکه ما رو فرستادن به گروه کودک و نوجوان شبکه وقت یعنی آقای عسگرپور ما رو به آقای سماواتی که تهیه‌کننده برنامه‌ای

۶۶

وقتی در همون ایام توی یه جشنواره دانش‌آموزی شرکت کردم و به عنوان جوان‌ترین کارگردان معرفی شدم؛ باز هم اعتقادم این بود که باید نفر دوم بودن رو تجربه کنم. کاملاً با این ضرب‌المثل موافقم که کار نیکو کردن از پر کردن است. من خودم تلاش کردم و خلاص توانایی‌هام رو با همین تلاش کردن پر کردم

ویژه کودک و نوجوان بودن معرفی کردن و ما يك آیتم گرفتیم و حتی با پرویی کارگردانی اون بخش رو هم گرفتم دست خودم. اینجوری بود که وارد تلویزیون شدم.

چالش بزرگ زندگی تان چه بوده؟

هنوز هم که هنوز است پدرم به روش کارم ایراد می‌گیره و نمی‌تونم بگم کامل باهاش کنار اومده ولی چالش اصلی من توی این کار اینه که دوست دارم کار خوب انجام بدم. اوایل که مشکل سن و سال داشتیم و هر جا که با سیاوش می‌رفتم با برخورد نامناسب روبه‌رو می‌شدیم و برای همین است که سال‌هاست درباره سن مان چیزی نمی‌گوییم.

البته دغدغه و رویای اصلی من در سینماست. اما دست روزگار مرا به سمت کارهای تلویزیونی کشاند و در این موقعیت به نوعی گیر کردم، ولی قول می‌دم که به زودی خبرهایی درباره تجربه سینمایی من می‌شنوین.

ما نوجوان‌ها باید چه کنیم تا موفق شویم؟

من با نوجوان‌های علاقه‌مند زیادی برخورد داشتم. خب در دوره نوجوانی شخصیت هر کسی شکل می‌گیره. من از این دوران با خودم صداقت و مسؤولیت‌پذیری رو تا امروز به همراه آوردم. ولی برای اون بخش از مخاطبان نوجوانه که به کار تولید برنامه تلویزیونی و کلا کار هنر علاقه‌مندن می‌گم: ببین؛ ببین؛ بشنو و بخون. چون با اطمینان می‌تونم بگم که این فرآیند راهگشاست. البته این رو هم باید بگم که عشق و سختکوشی لازمه رسیدن به موفقیت در هر کاریه.

یادتون باشه دوره نوجوانی وقت ماجراجویی، اما در عین حال آدم باید بدونه که تکلیفش چیه. نباید خیلی از این شاخه به اون شاخه پرید.

حرف آخر:

امیدی به نسل خود ندارم، امیدم به شما نسل جدید. آینده کشورتون رو نجات بدید. شما می‌تونین.

تلویزیون:

اولین عشق من

رادیو:

برنامه‌ای بسیار مودب و محترم و بسیار موثر و البته شیرین.

سریال عروسی شکرستان:

به اندازه‌ای که براش زحمت کشیدیم دیده‌نشده

گروهی بوده است که مردم ایران رو دوست داشتن و برنامه ریزی و همکاری تیمی خوبی هم داشتن. البته درباره سری اولش این رو می‌گم که خودمم حضور داشتم.

نوجوان:

کیمیاگر

ایران:

جهانی در يك مرز جایی که بسیار ارزشمند